

کتاب عشق

در کتاب عشق خوش بود فقط این عبارت
از من صدها التماس و ازوی یک اشارت
یک شب مهتابی در ساحل بحر حرم
نغمه داودی سرکنیم در موج جسارت
آن نغمه وصل جانان است در نور مهتاب
بشکنم از لبان داغش عطش و حرارت
ای خوشا عشق از دواج در شور جوانی
با فرنگ زاد مهره یابی در عین بکارت
از غرب نشینان سوال دارم در کیش ادب
چون از متاع قیمتی دارند کمتر نظارت
در کارزار مهر رخت دزدانه روم چال
می برم بازی غم نیست از پیاده و سوارت
ما که از یک نوش لعل لب تکفیر می شویم
روزه خوردن شیخ را نیست کیفر و کفارت
آفتاب پیروزمندی تمکین دارد ، تکاپو
بی خبر از روشنائی خفاش بی بصارت
این گنبد گردنده را است رنگ ها، نیرنگ ها
خلق خراب آشوب ، جمعی مشتاق وزارت
از خاک بدخشان و بغداد خموش گزر کن
دشمن باک نه دارد از سربریدن و غارت
در اقلیم اسلام از جوشش خون انسان
خلق مسلمان راست به خون احباب طهارت
از سکوی قدرت نگاه به دشمن بایدت
تضرع اندرین معرکه کی کام برارت

تیشه کوهکن گردسته یابد از چوب غیر
وصل شیرین خالی نیست از تلخی و مرارت
دوزخ آزادگی ، بهشت عزت بود
آتش صد درد و غم است فردوس اسارت
سر به زانو آوردن نزد قدرتمند نیست سود
نیست لبیک کعبه،نی حج ، عمره و زیارت
نماز و سبحة ریایی نیست قبول حق
چون خلق روز و شب به خون گرم کند طهارت
زوزه کشیدن نزد صاحب ستم ابله‌بست
این ترک تازان عادت دارند به این ظلم و غارت

غنای طبع داریم ، استغناى مزاج غنى
با این شیوه تو صلح بود شبه اسارت
در پیری کارهایی طفلانه کردن است خطاء
بیکاری بهتر ، تا طفلی رسد به کبارت
جویهاجاری است از خون هرروز در دارو دیار
شود قبضه ای خار و سر زند از مزارت
شکر گفت میفروش که نسوخت مزرع انگور
یکی از ملک در زد و دادش این بشارت
معذور دارید دلم که مضمون می سازد بدل
چون یار مضمون زدای من دارد مهارت
گرمیخوری باده کهنه بخور، که است گناه
با دختر رز خوابیدن در سن صغارت
از نام دین است فروغ دشمنی با دین من
در هر گوشه آتش است از فتنه و شرارت

لندن: م.ش.فروغ 2015/04/23